

فصلنامه علمی- پژوهشی رهیافت

سال دهم، شماره ۳۶، پاییز ۱۳۹۵
صفحه ۹۹ تا ۱۲۲

تبیین نسبت اخلاق و سیاست در برنامه‌های توسعه

جمهوری اسلامی ایران

حسن مجیدی / دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع) majidi118@gmail.com

روح‌اله فرهادی / دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

farhadirouhollah@gmail.com

چکیده

سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در ایران از آغاز دولت مدرن تاکنون به پیروی از پارادایم‌های فکری و الگوهای نظری متفکران غربی صورت گرفته است. این در حالی است که برنامه‌های توسعه در بستر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع مختلف تکوین یافته‌اند و «روش‌شناسی و تئوری حاکم بر نظام اجتماعی» را رعایت کرده‌اند. بنابراین برنامه‌های توسعه در هر کشوری با مبانی فکری، معرفتی و اخلاقی آن کشور سازگاری دارند. با توجه به اینکه سی و هشت سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد، متولیان توسعه در ایران نه تنها موفق به طراحی الگوی توسعه بر اساس مبانی بومی کشور نشده‌اند بلکه در انتخاب الگوی «توسعه بدیل» تعدیل ساختاری با مشکل روبرو بوده‌اند. با توجه به اینکه بیشتر نظریه‌های توسعه به اصل «گسترش دامنه انتخاب افراد» باور داشته و از این منظر به طراحی «زندگی خوب» برای افراد و جوامع اقدام می‌کنند، بنابراین تمامی الگوهای توسعه ابتدای ویژه‌ای به «نسبت اخلاق و سیاست» در نظریه‌های خود دارند. این مقاله با بهره‌گیری از روش «ترکیبی» ضمن تبیین نظری نسبت مذکور در نظریه‌های توسعه، مؤلفه‌های آن را نیز در برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کند و به تنگناهای نظری برنامه‌های توسعه در ارتباط با نسبت اخلاق و سیاست می‌پردازد. تنگناهایی که از یکسو به دلیل ناتوانی سیاست‌گذاران برنامه‌های توسعه در «خوانش اخلاقی» از الگوی تعدیل ساختاری و از سوی دیگر به دلیل ناسازگاری الگوی مذکور با زمینه معرفتی و تاریخی ایران، ایجاد شده است.

کلیدواژه: نسبت اخلاق و سیاست، نظریه‌های توسعه، برنامه توسعه جمهوری اسلامی ایران.

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۴/۱۹

تاریخ تأیید ۱۳۹۵/۵/۲۵

مقدمه

سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان ایرانی در قبل و بعد از انقلاب اسلامی به غیر از دهه اول انقلاب (۱۳۵۷-۱۳۶۷) متأثر از نظریه‌های توسعه غیر بومی، موضوع، مسئله و جهت‌گیری‌های اصلی سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه در ایران را تعریف و تدوین کرده‌اند. هدف‌گذاری، سیاست‌گذاری و نظارت (افشاری، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۸)، سه گام مهم برنامه‌ریزی توسعه هستند. طرفه آنکه بنیاد فکری برنامه‌های توسعه در اهداف و سیاست‌های تجویزی برنامه‌ها نمایان می‌شود (میسرا، ۱۳۶۴: ۲۴-۲۶). این مهم، ضرورت بررسی مبانی نظری در تحلیل برنامه‌های توسعه را مشخص می‌سازد. به بیان دیگر، مبانی نظری الگویی که «درآمد» را عامل توسعه می‌داند و بر این اساس، به برنامه‌ریزی می‌پردازد با الگویی که «سرمایه انسانی» را مؤلفه محوری توسعه می‌داند، اهداف و سیاست‌های یکسانی در توسعه نداشته (رومر، ۲۰۱۲: ۱۰۰-۱۳۰) و هر یک در تبیین مفاهیم بنیادین نسبت اخلاق و سیاست بستر معرفتی خود را مورد توجه قرار می‌دهند (منوچهری، ۱۳۷۴).

برنامه‌های توسعه مهم‌ترین سازوکار دولت‌ها برای کاربست مؤلفه‌های «اخلاق» و «سیاست» در جامعه هستند. از این رو ساخت‌یابی مفاهیم بنیادین و هنجارین نسبت اخلاق و سیاست در گرو اهتمام چنین برنامه‌هایی به الگوهای نظری مبتنی با شرایط تاریخی و معرفتی هر جامعه‌ای است. از این رو «نسبت اخلاق و سیاست» و نحوه ابتناء نظریه‌های توسعه به نسبت مذکور، محل تأمل اندیشه سیاسی است. به طوری که الگوهای توسعه در مقام تبیین تئوریک خویش تلاش می‌کنند ابتدای خاص و ویژه‌ای به نسبت اخلاق و سیاست داشته باشند. به بیان دیگر هرچند اخلاق و سیاست در الگوهای توسعه با هم عجین هستند اما کیفیت و چگونگی آن در این الگوها متفاوت است.

از این رو، پرسش مقاله حاضر این است که برنامه‌های توسعه در جمهوری اسلامی از چه الگویی پیروی می‌کنند و الگوی موجود در تبیین نسبت اخلاق و سیاست چه ملاحظاتی را به همراه دارد؟

در این راستا در این تحقیق سعی خواهد شد تا ابتدا با استفاده از «روش اسنادی» چارچوبی را برای تبیین نظری نسبت اخلاق و سیاست در نظریه‌های توسعه ارائه شود و سپس، شواهدی را که در اهداف و سیاست‌های برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب است، کشف کرده و در نهایت، در یک ارزیابی نهایی، مبانی نظری نسبت اخلاق و سیاست در نظریه‌های توسعه را با برنامه‌های توسعه دوره جمهوری اسلامی تحلیل و ارزیابی کند.

۱. پیشینه تحقیق

تحقیقات پیرامون برنامه‌های توسعه در ایران چند دسته‌اند؛ دسته‌ای به مبانی نظری برنامه‌های توسعه پرداخته‌اند، دسته‌ای دیگر به ساختار و چارچوب برنامه‌ریزی توسعه در ایران می‌پردازند و دسته‌ای نیز پیامدهای اقتصادی و اجتماعی برنامه‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهند. با توجه به مسئله تحقیق حاضر که کشف بنیادهای نظری نسبت اخلاق و سیاست در برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی است، به پیشینه‌ای مرتبط با موضوع مبانی نظری برنامه‌های توسعه می‌پردازیم. در پژوهشی با عنوان «ارزیابی نقدهای برنامه‌های توسعه اقتصادی ایران»، نویسنده، با روشی میدانی به نقدهای وارد شده بر برنامه‌های اول و دوم توسعه می‌پردازد. به‌زعم وی، ویژگی مشترک همه نقدها عبارت است از: غیر روشمند بودن، جزئی‌نگری و غفلت از مبانی نظری و ارزش‌های حاکم بر برنامه‌ها (پیروزمند، ۱۳۸۱: ۱۲۳-۱۳۶).

در پژوهش دیگری با عنوان «تأثیرپذیری سیاست‌های توسعه در ایران از الگوهای مسلط غربی»، نویسنده، رهیافت‌های توسعه پس از ورود گفتمان تجدید در ایران برای نیل به پیشرفت را تبیین می‌کند و پس از اثبات اینکه برنامه‌های توسعه از الگوهای غربی متأثر بوده‌اند، عامل اصلی توسعه‌نیافتگی در ایران را تأثیرپذیری الگوهای توسعه از الگوهای مسلط غربی معرفی می‌کند (هزاوه‌ای، ۱۳۸۵: ۱۹۰-۲۰۰).

در پژوهش «آسیب‌شناسی نظری برنامه‌های توسعه اقتصادی» نیز نویسنده، بررسی تنگنای نظری برنامه‌های توسعه را مورد توجه قرار می‌دهد. نویسنده با روش اسنادی به تنگنایی نظیر: فقدان انسجام نظری، انحراف از راهبردها در عمل و ناسازگاری نظریات انتخابی با فرهنگ بومی اشاره می‌کند (غلامی نتاج امیری، ۱۳۸۵: ۶۳-۷۳).

تحقیق دیگری با عنوان «سیاست‌های دینی و فرهنگ مردمی در ایران: تحلیل گفتمان انتقادی برنامه‌های توسعه»، به بررسی سیاست‌های دینی و فرهنگی برنامه‌های اول تا چهارم توسعه می‌پردازد. نویسنده به سیاست محوری و سیاست غایی، مورد نظر برنامه‌ها اشاره می‌کند و بدین نتیجه دست می‌یابد که سیاست‌های دینی طی این چند برنامه، به صورت نوسانی، دچار تحول گفتمانی شده‌اند. بدین معنا که در دو برنامه اول بنیان‌های اسلامی محور قرار گرفته‌اند اما در برنامه سوم و چهارم بنیان‌های ملی محوریت دارند (نجاتی حسینی، ۱۳۸۶: ۶۴-۷۷).

همچنین در مقاله «بررسی الگوهای نظری سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه ایران در آستانه

تدوین برنامه پنجم توسعه»، نویسنده با استفاده از رویکرد متاتئوریک و تحلیل محتوا به نظریات و الگوهای مسلط بر برنامه‌های اجرا شده در ایران پرداخته است. وی، مهم‌ترین الگوهای نظری شش دهه اخیر در ایران را نوسازی، ساختارگرایی، نیازهای اساسی، آزادسازی اقتصادی، نهادگرایی، خصوصی‌سازی و بهبود فضای کسب و کار، می‌داند (ابراهیم‌پای سلامی، ۱۳۸۸: ۱۸۴-۱۹۰).

در تحقیق حاضر، علاوه بر ارزیابی عملکرد برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی از منظر نسبت اخلاق و سیاست، مبانی و مفاهیم بنیادین برنامه‌های توسعه را تبیین می‌کند. بنابراین این مقاله از یک سو به تبیین نسبت مذکور در نظریه‌های توسعه می‌پردازد و در ادامه نیز با کشف مفاهیمی مرتبط با این نسبت در برنامه‌های توسعه، سازگاری یا ناسازگاری برنامه‌ها را با نظریه/نظریه‌های توسعه تبیین خواهد کرد.

۲. روش تحقیق

مقاله از «روش ترکیبی» بهره می‌برد؛ به منظور تبیین نظری نسبت اخلاق و سیاست در نظریه‌های توسعه از «روش اسنادی» استفاده شده است و به منظور تجزیه و تحلیل اطلاعات و سازگاری نظریه/نظریه‌های توسعه با برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران از روش «تحلیل محتوا» استفاده می‌شود. در این تحقیق با استفاده از منابع اصلی به تبیین نظریه‌های توسعه پرداخته و در مقام تحلیل بستر اندیشگانی نسبت اخلاق و سیاست با نظریه‌های توسعه، اندیشمندان هم‌طراز هر یک از نظریه‌ها، تحلیل می‌گردد. برای پاسخ به مسئله تحقیق، مراجعه به متن برنامه‌های توسعه اهمیت دارد اما به دلیل اینکه دلالت‌های مفهومی نسبت اخلاق و سیاست به صورت صریح و شفاف در متن برنامه دیده نمی‌شود این مهم از محتوای سیاست‌ها و خط‌مشی‌های کلان برنامه‌ها استنباط می‌گردد. یکی از روش‌های مناسب برای تبیین ساخت تجربی تحقیق، تحلیل محتوا است. این روش انواع متعددی دارد اما همه آنها برای مطالعه آنچه در گفتار، نوشتار و تصویر هست- اما در نگاه اول دیده نمی‌شود- و به عبارت دیگر آنچه تلویحی و نهفته است، مناسب است (کیوی و کامپنهود، ۱۳۷۳: ۲۲۵). در روش تحلیل محتوا از «دورن چارچوب مفهومی و نظری، مقولات استخراج می‌شوند. سپس از متن، داده‌های لازم برای مقولات استخراج، و با استفاده از چارچوب نظری مقاله، داده‌ها تحلیل می‌شود. مسیر حرکت از کل به جزء و سپس از جزء به کل است» (کیوی و کامپنهود، ۱۳۷۳: ۲۲۶). از این رو روش تحلیل محتوا به بررسی مفاهیم اخلاق و سیاست در برنامه‌های توسعه می‌پردازد و مبتنی بر مطالعه و مقایسه چنین

مفاهیمی با الگوی غالب برنامه‌ها به سازوکارهای آن مفاهیم در برنامه‌های توسعه خواهد.

۳. ماهیت و مختصات نظری

توسعه بدون در نظر گرفتن ملاحظات فرهنگی جوامع نه تنها فرصتی برای «رشد» آنها ایجاد نمی‌کند بلکه مانعی کلان بر سر راه پیشرفت آن جوامع است؛ از این رو گزینش و چینش رویکرد مطلوب در الگوی پیشرفت کشور حتی الامکان در تناسب با تمایزات فرهنگی و آرمان‌های ایدئولوژیک آن کشور تعریف می‌شود. همچنین «جهانی شدن»، هر چند در تلازم ماهوی و تکاملی با سرمایه‌داری است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۴)، تلاش دارد تعریف از انسان، جامعه و هنجارها را تعمیق و ترویج دهد. این مهم زمانی اهمیت چشمگیری می‌یابد که چنین پدیده‌ای در تماس با تجربه جمهوری اسلامی، چالش‌هایی برای آن ایجاد کرده به طوری که منتقدان سرمایه‌داری بر این باورند که الگوی سرمایه‌داری، در تعارض ماهوی با مرجعیت اخلاق بوده و به استحاله معنا و گزاره‌های تشریحی دین خواهد انجامید (سندل، ۱۳۷۴: ۲۰).

نظریه‌های توسعه، در یک تجربه تاریخی و در نقد یکدیگر به ظهور رسیده‌اند و بیش از آن چیزی هستند که در تجربه برنامه‌ریزی توسعه در ایران به کار گرفته شده‌اند. این نظریه‌ها پس از جنگ جهانی دوم و به دنبال استعمارزدایی کشورهای تازه استقلال یافته ظهور کردند (ریست، ۲۰۰۸: ۶۹). درک اولیه و عمومی در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از توسعه راهی بود که کشورهای توسعه یافته رفته‌اند و مشخصه آن مدرنیته و یک راه چندوجهی ناشی از پیشرفت اقتصادی فنی بود (هینز، ۱۳۹۰: ۳۰). این در حالی است که تغییرات «پارادیمی» نظریه‌های توسعه در نتیجه نقد یکدیگر به وجود آمده‌اند و اگر چه در «افق» توسعه یافتگی به دنبال «گسترش دامنه انتخاب افراد» هستند اما در چیستی و چگونگی چنین غایتی با یکدیگر اشتراکات و افتراقاتی دارند که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

برنامه‌ها و الگوهای توسعه ریشه در اندیشه سیاسی دارند و توفیق آنها بسته به تناسب اندیشه سیاسی آنها با وضع تاریخی آن بوم است؛ با سیر در نظریات توسعه شاید بهترین تفکری که بتواند وجه هنجارین و تاریخی توسعه را در نظریات آنها یافت تفکر پساتوسعه باشد چرا که تفکری است که مفهوم متداول و بدیهی توسعه را به پرسش می‌گیرد و از بنیادهای آن سؤال می‌کند (استوا، ۱۹۸۷: ۱۳۶). پساتوسعه، توسعه را نه به مثابه فعالیت‌های فنی یا برنامه اقتصادی یا خط‌مشی‌های اجتماعی، بلکه به مثابه گفتمان می‌نگرد. گفتمان توسعه چونان نظامی بیانی و معنایی، ماهیتی زمانمند و تاریخمند دارد که باعث بیان

گزاره‌های خاصی گشته و از بیان گزاره‌های دیگر جلوگیری می‌کند. گفتمان توسعه در نظامی ادراکی (آنچه می‌شد گفت، اندیشید و تصور کرد) جهان سوم را در برهه‌ای از سیطره تاریخ تجدد در افق اوتوپایی تجدد، می‌سازد و مدیریت می‌کند. متفکران پساتوسعه از این سخن می‌گویند که گفتمان توسعه در شرایط تاریخی خاصی یعنی تاریخ تجدد به ظهور رسیده که دیگر آن شرایط برقرار نیست و این گفتمان رو به زوال است (استوا، ۱۹۸۷: ۱۳۶-۱۳۵).

متفکران پساتوسعه معتقدند که در جستجوی امکانی دیگر در تاریخ و رفتن به فراسوی وضع تاریخی کنونی به غایت «زندگی خوب» شرط پیشرفت است. بنابراین، با توجه به وقوف تاریخی که در چرخش اخلاقی و بازگشت به اندیشه هنجاری در قلمرو مطالعات توسعه ایجاد شده است، می‌توان دلالت‌های بنیادین و هنجاری نسبت اخلاق و سیاست را مبنای نظری برای توسعه محسوب کرد. دلالت بنیادین، دلالتی است که در آن مفاهیم بنیادینی که قوام نسبت اخلاق و سیاست هستند مانند «سعادت»، «فرد و جمع»، «حق» و «خیر» پی‌ریزی می‌گردد. دلالت هنجاری نظیر «آزادی» و «عدالت» نیز حاوی «وضعیت مطلوب»، یا مناسباتی است که برای زندگی مطلوب «بهرتر است» برقرار شود (منوچهری، ۱۳۹۵، ج ۱: ۴۴-۴۵).

با پایان جنگ دوم جهانی، ظهور جنگ سرد، بازسازی‌های بعد از جنگ در اروپا، آغاز موج دوم استعمارزدایی و گشایش سازمان‌های بین‌المللی، مانند سازمان ملل و نهادهای برتون وودز (Bretton Woods institutions)، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و توافق عمومی گمرک و تجارت (GATT)، بستر تاریخی اندیشه توسعه به وجود آمد. باور به مدرنیزاسیون به‌نحو شگفت‌آوری به سرعت بعد از جنگ‌های جهانی پا گرفت. علاوه بر این اندیشه توسعه با طرح مفاهیمی نظیر «کشورهای در حال توسعه» و «جهان سوم» خود را در نسبت مناطق استعماری پیشین بازنمایی کرد (ندروین پیتسه، ۲۰۱۰: ۱۸۲-۱۸۴).

اندیشه توسعه، نظریه‌هایی را دربرمی‌گیرد که در چارچوب فکری خویش به چستی نسبت اخلاق و سیاست پرداخته‌اند و چگونگی چنین نسبتی را تبیین کرده‌اند. نظریه رشد خطی روستو نخستین نظریه‌ای است که نسبت مذکور را تبیین کرده است. در این نظریه تحقق رشد در گرو درآمد ملی بالا است؛ درآمد سرانه بالا با درآمد ملی بالا محقق می‌شود و چنین امکانی با مفهوم مرکزی «فایده‌گرایی»، یعنی «بیشترین فایده برای بیشترین افراد»، سازگاری دارد. چنین تناسبی، درآمد را به عنوان معیار رفاه و خرسندی قرار می‌دهد

(روستو، ۱۹۶۰: ۱۰). به تبع آن، اخلاق و سیاست، مبنایی فایده‌گرایانه خواهد داشت و سیاست، در امتداد اخلاق است. چراکه در فایده‌گرایی، عقلانی‌بودن انسان در موازنه بیشترین خرسندی از سودها و زیان‌ها، خواسته حال و آینده اوست (رالز، ۱۳۹۰: ۵۹-۶۰). در نزد بنتام، لذت و خرسندی (خوشبختی) و خیر، همانا اصطلاحات مترادف‌اند، و الم و ناخرسندی (بدبختی) و شر نیز مترادف‌اند، لذا همواره انسان طالب خیر و گریزان از شر است و این اساسی‌ترین اصل عمل اخلاقی است (کاپلستون، ۱۳۹۳، ج ۸: ۲۴). بنابراین اگر فقط به عامل فردی یک عمل (اخلاق) پرداخته شود، در این صورت مبنای آن بیشترین خرسندی «فرد» است و همین‌گونه اگر به جامعه (سیاست) پرداخته شود در این صورت بیشترین خرسندی بیشترین تعداد ممکن از اعضای جامعه/افراد است که مبنای قرار می‌گیرد.

الگوی نیازهای اساسی نیز به تبیین نسبت اخلاق و سیاست در بنیاد فکری خویش پرداخته است. در این الگو رشد بدون کاهش فقر، تغییری در کیفیت زندگی ایجاد نمی‌کند. این الگو فقر را به اندیشه توسعه بازگرداند و تأمین نیازهای اساسی را در برنامه کاری خود گذاشت. از این رو، تأکید بر تأمین کالاهای ضروری و مصرف و جهت‌گیری به سمت تأمین نیازهای اساسی ضعیف‌ترین افراد است (موران، ۱۹۹۶: ۲۱۷). هرچند فایده‌گرایی به دنبال بیشترین فایده برای بیشترین افراد بود، نظریه نیازهای اساسی کمترین ضرر برای کمترین افراد را پیگیری کرد. از این رو، الگوی نیازهای اساسی اندیشه سیاسی رالز مبتنی بر فردگرایی غیراجتماعی در سیاست و اخلاق را دنبال می‌کند (مالهال، ۱۳۸۵: ۱۱۴). در این الگو اخلاق، بر خیر فرد و سیاست بر زندگی خوب مبتنا دارد؛ خیر افراد دسترسی به نیازهای اساسی است که همان منافع و خیرهای اولیه در اندیشه رالز هستند. خیر اجتماعی هم وجود ندارد لذا نمی‌توان سیاست ارسطویی در آن یافت و از آنجا که رعایت حقوق پایه ضروری است، سیاست پاسدار حقوق پایه است؛ بدینسان سیاست پیر و اخلاق است.

بنابراین اگر همانگونه که استریتن انسان را به عنوان شخصیت‌های اخلاقی لحاظ کرد و تأمین نیازهای اساسی را به عنوان حقی جهانشمول معرفی می‌کنند (هانت، ۱۳۸۶: ۳۰۵)، و به صورت بنیادی در اندیشه رالز، انسان‌گرایشگر و خودمختار غایات است، آنگاه جامعه باید به گونه‌ای سازماندهی شود که به این ویژگی «فرد» بیش از هر ویژگی دیگری احترام گذارد (مالهال، ۱۳۸۵: ۴۰).

الگوی تعدیل ساختاری، تبیین دیگری از نسبت اخلاق و سیاست ارائه می‌کند. این الگو

متمایز از الگوهای قبل به فرایند توسعه توجه دارد و وضع نهایی آن را جدی نمی‌دارند؛ در نتیجه به نحوه توزیع منابع و امکانات بی‌توجه است (هانت، ۱۳۸۶: ۳۵۶). در این الگو احقاق حقوق افراد و آزادی در اعمال آن به عنوان هدف توسعه قلمداد می‌شوند (سن، ۱۳۹۱ الف: ۱۷۵)، بدین ترتیب توسعه یافتگی با تعرض به حقوق افراد تعارض دارد (هانت، ۱۳۸۶: ۳۳۱)؛ چرا که تضييع حقوق ديگران اخلاقاً نامشروع است. در واقع، در الگوی تعدیل ساختاری، ملاک برای قضاوت درباره توسعه و توسعه‌نیافتگی، گسترش دامنه گزینه‌های انتخابی موجود در مقابل تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است (هانت، ۱۳۸۶: ۳۳۱).

در الگوی تعدیل ساختاری وضع بسامان یا توسعه یافته به وضع طبیعی نزدیکتر است تا وضع مدنی که در آن دولت با مداخله خود آزادی افراد را محدود می‌کند؛ «دولت، بنابه ضرورت، حقوق فرد را حتماً نقض می‌کند» و از این رو، دولت ذاتاً «غیراخلاقی» است (نوزیک، ۱۹۷۴: ۳۱). از این رو، دولت رفاهی کینز و سایر دولت‌های سرمایه‌داری در صدد تأمین عدالت توزیعی برای آحاد افراد جامعه هستند از آنجایی که آزادی فرد را نادیده می‌گیرند اوضاع را نابسامان می‌کنند (نوزیک، ۱۹۷۴: ۵۰-۵۱).

برداشت از اخلاق و سیاست با توجه به الگوی تعدیل ساختاری وابسته به فهم جایگاه حقوق و منافع افراد از رشد و توسعه دارد. از آنجایی که در این الگو، از یک سو توسعه به واسطه مشارکت فعال افراد در کنشگری اقتصادی محقق می‌گردد و تنظیمات اجتماعی نیز در این افق معنادار می‌شود و از سوی دیگر اولویت نظام بازار نیز برای تأمین ضمانت همین انگیزه‌ها از طریق پاسداری از حقوق فرد است و خیر نیز منفعت فردی تعریف می‌گردد، بنابراین اخلاق به تلاش و پیگیری منافع بواسطه مشارکت در اقتصاد اطلاق می‌گردد. در واقع، وضعیت به گونه‌ای تنظیم شده است که افراد حقوق و منافع‌شان را تعقیب کنند. از این رو، الگوی نیازهای اساسی به دلیل تعرض به حق مالکیت افراد و کم‌رنگ کردن انگیزه افراد برای مشارکت اقتصادی طرد می‌شود (هانت، ۱۳۸۶: ۳۵۳). بنابراین سیاست نیز پاسداری از حقوق و آزادی افراد است.

الگوی توسعه انسانی الگوی دیگری است که نسبت اخلاق و سیاست را تبیین می‌کند. در این الگو درک ارتباط میان توسعه و نسبت اخلاق و سیاست، به اهمیت ذاتی و جوهری آزادی باز می‌گردد (سن، ۱۳۹۱ الف: ۱۱۰). در نظر آمارتیا سن توسعه باید متوجه زندگی خوب یا مطلوب باشد (سن، ۱۳۹۱ الف: ۱۲۵).

سن برای معرفی نظریه خویش نخست از تضاد میان این نظریه با همه نظریات توسعه

پیش از خود آغاز می‌کند. بر اساس خوانش سن، می‌توان نگاه‌های پیشین را نگاه ابزاری به توسعه تعبیر کرد؛ یعنی نظریه‌های پیشین ابزار توسعه را هدف پنداشته بودند (سن، ۱۳۹۱ الف: ۱۴۷). در حالی که زندگی خوب از طریق آزادی‌های اساسی تأمین می‌گردد به این دلیل که آزادی‌های اساسی فرد را توانمند می‌سازد گزینه‌های قابل وصول خویش را افزایش دهد (سن، ۱۳۹۱ الف: ۱۹۱). هدف غایی دانستن آزادی انسان برای سن از آنجا ناشی می‌شود که وی علت اصلی نابسامانی‌های دنیای موجود را در ناآزادی‌هایی می‌داند؛ ناآزادی‌هایی که فرصت اندک و انتخابی ناچیز برای نقش آفرینی و مختاربودن مردم برجای می‌نهد (سن، ۱۳۹۱ الف: ۱۱۰). این همان اندیشه‌ای است که در نزد هابرماس با آزادی در حوزه عمومی صورت‌بندی می‌شود. در جامعه ناآزاد، نظام یا سیستم، حوزه‌های عمده‌ای از زیست‌جهان را تسخیر کرده است و عقلانیت ابزاری به‌جای عقلانیت ارتباطی نشسته است و کنش معقول و ابزاری، حوزه کنش تفاهمی و ارتباطی را در خود هضم کرده است. حاصل این وضعیت، از دست رفتن معنا، تزلزل هویت جمعی، بی‌هنجاری، بیگانگی و شی‌گونگی جامعه است (بشیریه، ۱۳۷۶: ۲۲۵). در این وضعیت‌های تحریف شده است که می‌توان اجماعی کاذب و مبتنی بر استیلاگری را جایگزین اجماع توافقی و ظهور و بروز ایدئولوژی‌ها و قدرت‌های خودکامه را دید (اوٹ ویت، ۱۳۸۶: ۴۷).

از این رو، «خیر» در نظر سن دستیابی به آزادی و زندگی خوب است (سن، ۱۳۹۱ الف: ۱۹۱) و این مهم در دو سطح امکان‌پذیر شده است؛ نخست فاعلیت فرد به‌گونه‌ای مسئولانه است چراکه آزادی پایدار متکی بر مسئولیت عمده‌ترین موتور توسعه تلقی می‌گردد و دوم ترتیبات اجتماعی که باید شرایط توانمندسازی و بروز قابلیت‌های انسان را مهیا سازد (سن، ۱۳۹۱ الف: ۱۱۱). اولی معطوف به حوزه اخلاق است و دومی، سیاست را شکل می‌دهد.

جدول ۱ اشتراکات و افتراقات نسبت اخلاق و سیاست در نظریه‌های توسعه

مقولات اخلاق و سیاست	مدل توسعه	سعادت	فرد و جمع	خیر	حق	آزادی	عدالت
مدل رشد خطی	رفاه و خرسندی	اصالت فرد	فایده افراد	بیشینه کردن خیر	امکان خرسندی بیشتر برای افراد	بیشینه (خرسندی) بیشترین فایده برای بیشترین افراد	

مدل نیازهای اساسی	زندگی کامل	تقدم فرد بر جمع	برطرف کردن نیازهای اساسی افراد	اولویت تأمین نیازهای اساسی	حق مساوی همه کس برای برخورداری از آزادی‌های اساسی	کمینه ضرر برای کمترین افراد جامعه
مدل تعدیل ساختاری	-	اصالت فرد	-	حقوق آزادی خواهانه افراد	اهمیت دادن به تصمیم‌گیری افراد	بی طرفی نسبت به وضعیت نهایی افراد
مدل توسعه انسانی	زندگی خوب	همنشینی فرد/جمع	توجه به حوزه عمومی	توانمندی	گسترش آزادی افراد	مهیا کردن شرایط شکوفایی قابلیت‌های فرد

۴. تبیین مبانی نظری نسبت اخلاق و سیاست در برنامه‌های توسعه

در دوران یازده ساله اولیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دلایل گوناگون ایران فاقد یک برنامه مصوب توسعه بود. هرچند تلاش برای طراحی برنامه توسعه در دولت میرحسین موسوی صورت گرفت و برنامه پنج ساله‌ای برای دوره ۱۳۶۲-۱۳۶۶ تهیه شد اما هرگز به تصویب مجلس شورای اسلامی نرسید (سبحانی، ۱۳۸۷: ۷-۸). سیاست‌گذاری‌های این دوره با نگرش‌های ساختارگرا و مکتب وابستگی قرابت داشت (خاندوزی، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

تنظیم و اجرای برنامه‌های پنج ساله بعد از انقلاب اسلامی به شکل برنامه‌های توسعه‌ای و متفاوت از برنامه‌های عمرانی پیش از انقلاب اسلامی، از سال ۱۳۶۸ آغاز شد. اجرای برنامه دوم توسعه، به علت طولانی شدن فرایند بررسی و تصویب لایحه برنامه، با وقفه یک ساله از سال ۱۳۷۴ آغاز شد. برنامه سوم توسعه در سال ۱۳۷۹، و برنامه چهارم در سال ۱۳۸۴ و برنامه پنجم در سال ۱۳۸۹ اجرایی شد.

جدول ۲. چارچوب تحلیل محتوای پژوهش

متن مورد تحلیل	زمینه مورد تحلیل محتوا	کمیت مورد تحلیل محتوا
برنامه اول توسعه (۱۳۶۸-۱۳۷۲)	- هدف‌های کلی - خط‌مشی‌ها (بند‌های ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۹)	۶۹
برنامه دوم توسعه (۱۳۷۴-۱۳۷۸)	- هدف‌های کلان کیفی (بند‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۸ و ۱۳) - خط‌مشی‌های اساسی (بند‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۸ و ۱۳)	۹۹
برنامه سوم توسعه (۱۳۷۹-۱۳۸۳)	- سیاست‌های کلی (فصل ۱۴ سند برنامه)	۳۶

۳۸	- توسعه سلامت، امنیت انسانی و عدالت اجتماعی (بخش ۳ و فصل ۸) - توسعه فرهنگی و صیانت از هویت و فرهنگ اسلامی ایرانی (بخش ۴ و فصل ۹ و فصل ۱۲)	برنامه چهارم توسعه (۱۳۸۴-۱۳۸۸)
۲۶	- فرهنگ اسلامی ایرانی (فصل ۱) - اجتماعی (فصل ۳)	برنامه پنجم توسعه (۱۳۹۰-۱۳۹۴)

برنامه اول و دوم توسعه در سال‌های ۱۳۶۸-۱۳۷۷ تحت تأثیر جریان نئو کلاسیک و مکتب مدرنیزاسیون بود. در ادامه نیز برنامه‌های سوم و چهارم توسعه در دوره ۱۳۷۸-۱۳۸۴ از سیطره جریان نئو کلاسیک خارج نشد، هرچند که تا حدودی تحت تأثیر رویکرد نهادگرایی قرار گرفت و از دستاوردهای آن بسیار استفاده کرد؛ اما به هر حال به دلیل ناهمگونی دو جریان نئو کلاسیک و نهادگرا از انسجام کافی برخوردار نبود (خاندوزی، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

به منظور کشف الگوی نظری نسبت اخلاق و سیاست در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی در این تحقیق ضمن ابتدا به مفاهیم بنیادین و هنجارین نسبت مذکور در نظریه‌های توسعه، مضامین و گزاره‌های مطروحه در اهداف، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های برنامه‌ها، تحلیل محتوا شد و از دل آن نکات کلیدی ناظر بر استنباط مسئله استخراج گردید.

۱-۴-۱- شرعی‌سازی یا عرفی‌سازی

رشد فناوری و تحولات علمی به دلیل افزایش منابع قدرت سخت و نرم نظام‌های سکولار، منجر شد تا پاره‌ای از متفکران به صحت و سلامت مبادی نظریات غیرالاهی در حوزه عملیاتی باور بیاورند و به این اعتقاد گرایش پیدا یابند که لازمه بهبود و ارتقای جایگاه بازیگر در نظام بین‌الملل، گردن نهادن به اصل «عرفی‌شدن» و حاکم کردن آن بر حیات فردی، اجتماعی و سیاسی است (سروش، ۱۳۷۶: ۱۷۵-۲۲۷). به همین دلیل گونه تازه‌ای از نظریه پردازان دینی پدیدار شدند که گرچه از حیث اعتقادی «مسلمان» و در عمل فردی مجری احکام دینی هستند، در سطح عمل سیاسی، به تحدید حضور دین و تبعیت از الگوهای سکولار برای طراحی و تأسیس حکومت اعتقاد داشتند (نمونه تأیید دینی الگوی سکولار را در این آثار ببینید: عبدالرازق، ۱۳۸۲؛ جعفری هرندی، ۱۳۷۹).

معنای سخن بالا تأیید «سکولاریسم» است. با این حال ماهیت ایدئولوژی اسلامی اصولاً چنین رویکرد و تفکری را بر نمی‌تابد؛ به عبارت دیگر، اصول و ماهیت اسلام، نه تنها به تحدید حضور دین در عرصه سیاست منجر نمی‌شود بلکه دلالت بر حضوری فراگیر در

تمام شئون و حیات انسان دارد و بدون دین نمی‌توان به درک درستی از «حیات سیاسی سعادت‌مندان» دست یافت (افتخاری، ۱۳۸۵: ۷۱).

در نظریه‌های توسعه به اصل مهم پیش گفته یا توجه نمی‌شود و یا کمتر توجه شده است و حتی با غلبه رویکرد سکولار مسلک در حوزه عمل و نظر اسلامی نیز چنین تلقی‌ای به وجود آمده که بنای نظام سیاسی کارآمد و مدیریت معیشت با هدف نیل به سعادت، در گرو پذیرش سکولاریسم و گسترش آن دانسته می‌شود. در حالی که «حضور فراگیر دین»، «عمل مختارانه انسان» و شرایط زمانی و مکانی متحول، روایت «سکولاریسم دینی» را مخدوش می‌کند (افتخاری، ۱۳۸۵: ۸۷).

چنین تقابلی در برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب نیز مشاهده می‌شود؛ تحول در شرعی‌سازی یا عرفی‌سازی جامعه نشان‌دهنده نوسان سیاست‌گذاران میان محلی‌شدن و نه جهانی‌شدن (۱۳۶۸-۱۳۷۸ و ۱۳۸۴-۱۳۸۸ و ۱۳۹۰-۱۳۹۴) و هم جهانی‌شدن و هم محلی‌شدن (۱۳۷۹-۱۳۸۳) است. انگاره محلی یا جهانی دیدن سیاست‌های دینی نهایتاً به این منجر شد که هرگونه سیاست اخلاقی می‌تواند انعطاف‌پذیری پراگماتیستی را در قبال طرد، پذیرش یا حفظ و حذف همزمان فرهنگ خودی/ یا دیگری داشته باشد. بسته به مصالح قدرت این سوگیری و انعطاف‌پذیری می‌تواند نوسان داشته یا حتی متناقض باشد (ذجاتی حسینی، ۱۳۸۶: ۶۶). بنابراین چنین رویکردی برنامه‌های توسعه را در قبال سودمندگرایی عمومی دچار چالش کرده است. نکته‌ای دیگری که چنین انگاره‌ای را تأیید می‌کند در منبع هویت‌یابی و هویت‌سازی است؛ در برنامه‌های اول و دوم و پنجم عموماً بینان‌های اسلامی مرجع هویت قرار گرفته‌اند، اما در برنامه‌های سوم و چهارم تا اندازه‌ای نقش بنیان‌های ملی نیز پررنگ شده است. چنین نکته‌ای این واقعیت را می‌رساند که هر نوع سیاست دینی ناگزیر است بر زمینه و مرجع خود تأکید کند.

۲-۴- مسئولیت اجتماعی و حقوق فردی

نکته بعدی به اعوجاج سیاست‌های برنامه‌های توسعه از نقطه نظر اصالت فرد و اصالت جمع باز می‌گردد. چنین اعوجاجی در کل دوره برنامه‌ریزی توسعه مشهود است؛ به خوبی مشخص نیست فرد مرجع چنین سیاست‌هایی است یا افراد و یا نهادها (Wallace, 1997: 28). چنین شفافیتی از آن رو اهمیت دارد که با توجه به حضور دین در سیاست‌گذاری‌ها مرجعیت افراد نیز در پرتو آن تعریف می‌شود اما از آنجا که فصل الخطاب دین و آموزه‌های

سیاسی دین در معنای سنتی آن، افراد هستند؛ سیاست‌های دینی نیز از مرجعیت افراد استفاده می‌کنند. اما چنین سردرگمی‌ای، واقعیتی انکارناپذیر است. اگر همنشینی فرد و جمع را در سیاست اجتماعی به‌عنوان یک حرکت ترکیبی مفروض بگیریم که به دنبال اتخاذ رویکردی اعتدالی از ترکیب بهینه شعارهای جماعت‌گرایانه و فردگرایانه است، آنگاه از سویه‌های افراطی هر دو نحله فکری (پاسداشت ساختارهای اجتماعی و اولویت نگرش‌های فردگرایانه) فروکاسته می‌شود.

در رویکردی آسیب‌شناختی، بستن فضای نقد اخلاقی و اجتماعی مناسبات حاکم به تصلب و کاهش پذیرش همگانی آن منجر خواهد شد. تأکید بر روایت رسمی بدون حق بازنگری افراد، تهی ساختن ارزش‌ها از پیش‌زمینه اجتماعی تداوم آنها خواهد بود. جاودانگی اصول بنیادین و ثابت نیز پیوند آشکاری با انتخاب و گزینشگری آزاد افراد جامعه دارد. فرهیختگی و تعالی اخلاقی به جای اجبار عمومی و مطلق‌انگاری ساختارهای تاریخی، رشد اخلاقی انسان‌هایی را می‌طلبد که چه حمایت از ارزش‌های موروثی و چه بازنگری در آن ارزش‌ها را در مسیری تکاملی و به دور از انتخاب‌های هوس‌مدارانه و گذرا مدنظر قرار می‌دهد (مؤمنی، ۱۳۷۹: ۱۷-۱۸).

گریز از دوقطبی شدن مباحثات نظری و استدلال‌های ضد و نقیض در حمایت یا مخالفت با جامعه و فرد در برنامه‌های توسعه، تنها در صورتی امکان‌پذیر است که با استعاره از دو مفهوم «من» و «ما» به درهم تنیدگی و پیوند اجتناب‌ناپذیر دو عنصر اساسی وجود اجتماعی اعتقاد داشته باشند؛ «من» نمایشگر اعضای جامعه است و «ما» به نیروهای فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی و سازمانی دلالت دارد. «فرد» مجموعه‌ای ارزشمند از خلاقیت‌ها و آفرینش‌های نو را فراروی جامعه می‌نهد و فرد اجتماعی با خدمت‌رسانی به نیازهای مشترک جامعه از فضیلت‌های اجتماعی پاسداری به عمل می‌آورد (اتزیونی، ۱۹۹۶: ۱۵۷-۱۵۸ به نقل از براتعلی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۰۶).

همنشینی مسئولیت‌های اجتماعی با حقوق فردی در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران مشاهده نمی‌شود. در برنامه‌های اول، دوم و پنجم اگرچه در اهداف و خط‌مشی‌ها، مسئولیت‌های اجتماعی برای شهروندان تعیین شده است اما در برابر چنین مسئولیت‌هایی، جای خالی حقوق شهروندان دیده می‌شود. همچنین در برنامه‌های سوم و به‌ویژه در برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران نیز سیاست‌گذار تلاش می‌کند جای خالی مذکور را

پر کند اما برای «شهروند» مسئولیتی دیده نمی شود. از این رو برنامه‌های توسعه به دلیل ابتدا بر الگوی تعدیل ساختاری نسبت به دو گانه حق / تکلیف سردرگم هستند (مؤمنی، ۱۳۸۶: ۲۶).

۳-۴- سعادت و خیر جمعی

در نظریات توسعه، از آنجایی که وضعیت توسعه یافتگی، وضعیت ایده آل است، خوشبختی یا سعادت همان وضعیت توسعه یافتگی است؛ وضعیت توسعه یافتگی، وضعیت «غایت گرایانه» است. در رویکرد غایت گرا به منظور تشخیص صواب از خطا، نتیجه حاصل از کار اختیاری مورد لحاظ قرار می گیرد به این صورت که اگر عملی انسان را به نتیجه مطلوب رساند و یا دست کم در خدمت وصول به نتیجه و غایت مطلوب بود خوب، اما اگر انسان را از نتیجه دور کرد بد دانسته می شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۲۵).

غایت گرایان مبتنی بر «موضوع غایت» (سود، لذت، قدرت، سعادت، معرفت) و «متعلق غایت» (خود، دیگری) نظریه‌های مختلفی را شامل می شوند (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۴۵-۴۶)؛ حال آنکه در نظریه‌های توسعه، خود توسعه غایت است.

در اهداف برنامه‌های توسعه ج.ا.ایران نیز «وضعیت توسعه یافتگی» به عنوان غایت توسعه ملحوظ است. چنین رویکردی از یک سو، با خاستگاه نظری برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی در تضاد است و از سوی دیگر مصوبات برنامه با غایات سیاست‌ها سازگاری ندارد؛ برنامه اول در اهداف خویش «توانمندسازی» مردم را پیگیری می کرد، برنامه سوم به دنبال «اسلامی کردن جامعه» بود، در برنامه پنجم رسیدن به «جامعه خودباور» به عنوان یکی از اهداف توسعه مدنظر قرار می گیرد و برنامه پنجم نیز در اهداف به ارتقای حقوق انسانی می اندیشید. از این رو، رویکردی که بتواند چنین اهدافی را دنبال کند، رویکردی است که به غایت توسعه یافتگی توجه داشته باشد و توسعه را به مثابه روش در نظر داشته باشد. با وجود این، برنامه‌های توسعه به دلیل «بی‌ربطی تاریخی» نظریه تعدیل ساختاری با وضعیت تاریخی و فکری ایران در ترسیم غایت مطلوب توسعه موفق نبودند (مؤمنی ۱۳۸۶: ۱۰۹).

سیاست گذاران توسعه در ایران برای توسعه غایتی مدنظر نداشتند و آنچه در اهداف به عنوان غایت توسعه آورده‌اند صرفاً کیفیت «بیانی و لفاظانه» دارد. خاستگاه نظری برنامه‌های توسعه در ایران، ترسیم غایت را برای سیاست گذاران بی معنی کرده است چرا که در نظریه تعدیل ساختاری فرایند توسعه به عنوان غایت توسعه قلمداد می شود و وضع نهایی توسعه یافتگی مورد تأکید نیست. در الگوی تعدیل ساختاری، آنچه از خلال «احقاق حقوق»

محقق می‌گردد، اصالتی ندارد و نسبت به نحوه توزیع منابع و امکانات بی‌توجه است؛ لذا در این الگو، نابرابری اجتماعی، تعارضی با عدالت ندارد و حتی از جهت انگیزه‌زایی برای کنش اقتصادی افراد نیز حائز اهمیت است. در نتیجه، آنچه که اصالت دارد، سازوکاریست که در آن احقاق حقوق میسر شود که منجر به تأکید بر عدم مداخله دولت و اهمیت سازوکار بازار آزاد است؛ بدینسان، بازار نقش تنظیم‌گری جامعه را دارد و نه عرصه داد و ستد (هانت، ۱۳۸۶: ۳۵۶).

۴-۴- عدالت اجتماعی یا رقابت پذیری

در رابطه با توزیع مجدد درآمد و مبحث عدالت اجتماعی، اعتقاد برنامه اول و برنامه دوم بر اولویت رشد اقتصادی بر توزیع درآمد بوده است. زیرا به نظر برنامه‌ریزان «هرچند که سیاست‌های اصلاح توزیع درآمد در کوتاه‌مدت ممکن است که رفاه نسبی در قشر محروم ایجاد کند ولی در بلندمدت تا درآمد ملی افزایش نیابد سطح رفاه اجتماعی افزایش نخواهد یافت بنابراین رشد رفاه اجتماعی در گرو رشد ملی و توزیع عادلانه آن است» (معاونت پژوهش‌های اقتصادی، ۱۳۸۵: ۷۴). تلاش در جهت تأمین عدالت اجتماعی از اهداف کلی برنامه اول بود که بیشتر بر حمایت گروه‌های خاص تأکید داشت که یک هدف حاشیه‌ای در کنار برنامه بوده است. زیرا توجیه برنامه‌ریزان این بوده که باید کمک‌هایی که دولت به اقشار آسیب‌پذیر می‌نماید در حد بسیار محدود و کوتاه‌مدت باشد تا در جامعه رخوت و سستی ایجاد نگردد (انجم شعاع، ۱۳۷۰: ۳).

با اجرای برنامه اول این تفکر که در صورت رشد درآمد ملی می‌توان با استفاده از سیاست‌های توزیع مجدد درآمد از جمله سیاست‌های مالیاتی به منطقی کردن توزیع رشد بین اقشار مختلف اجتماعی اقدام کرد، جامه عمل نپوشید. از طرفی تورم ایجاد شده ناشی از آزادسازی بازارها در راستای برنامه تعدیل ساختاری مخصوصاً شناورسازی نرخ ارز، توزیع نابرابر ثروت و درآمد را تشدید نمود و فشار اقتصادی شدیدی بر گروه‌های کم‌درآمد و با درآمد متوسط جامعه وارد کرد که نارضایتی گسترده‌ای در جامعه نسبت به عملکرد اقتصادی دولت را بدنبال داشت و این مسایل سبب شد دولت در برنامه دوم نگاه جدی‌تری به مسئله عدالت اجتماعی داشته باشد به طوری که ملاحظات مربوط به عدالت اجتماعی از محورهای مورد تأکید برنامه دوم بوده است (معاونت پژوهش‌های اقتصادی، ۱۳۸۵: ۷۵). این در حالی است که توجه به مبحث عدالت اجتماعی و

ملاحظات مربوط به آن برخاسته از دیدگاه نظری و فکری سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان برنامه‌های توسعه نبود بلکه دلیل عمده آن را می‌توان فشارهای اقتصادی و اجتماعی ناشی از اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و روندهای اقتصادی حاکم در پایان برنامه و رهنمودهای مقام معظم رهبری در رابطه با جهت‌گیری‌های کلان برنامه دانست.

روح حاکم بر تمامی برنامه مبتنی بر رفع انحصار، بسط رقابت و استقرار حاکمیت مکانیسم بازار می‌باشد. تحت چنین شرایطی و بدون برنامه‌ریزی برای توانمندسازی، عدالت اجتماعی محقق نمی‌شود. هرچند در ایجاد شرایط رقابتی نیز برنامه‌های توسعه به‌رغم تأکیدات برنامه‌ریزان در عرصه اجرا، موفق به ایجاد چنین فضایی نشدند. عدالت واقعی «زمانی تحقق می‌یابد که افراد از فرصت‌های یکسان برای کسب موقعیت‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی برخوردار باشند و علاوه بر آن توانایی [قابلیت] استفاده از آن را نیز داشته باشند» (سن، ۱۳۹۰: ۱۸). طرفه اینکه الگوی تعدیل ساختاری نسبت به وضعیت عادلانه «بی طرف» است (هانت، ۱۳۸۶: ۳۶۶)؛ عدالت نه در برابری بلکه در پاسداری از حقوق افراد است و بر آزادی تقدم دارد؛ در حقیقت عدالت تأمین شرایط احقاق حقوق است.

در رد عدالت توزیعی الگوی تعدیل ساختاری بنابر اصل کانتی «انسان‌ها غایت‌اند»، هرگونه تعرض به حقوق و آزادی افراد به نفع فرد دیگر یا جمع را اقتضای ابزار شدن انسان می‌داند و دخالت دولت برای عدالت توزیعی را نوعی دست‌اندازی به حقوق افراد می‌داند (نوزیک، ۱۹۷۴: ۱۹۸-۲۰۳).

۵-۴- آزادی و توانمندی

همان‌طور که اشاره شد نظریه‌های توسعه به‌دنبال «گسترش دامنه انتخاب افراد» هستند؛ این هدف به صراحت تنها در «الگوی توسعه انسانی» تعقیب می‌شود. در اندیشه توسعه میان چیستی و چگونگی توسعه در ابتدا شکافی وجود داشت. از این‌رو چگونگی دسترسی به غایت توسعه در الگوی رشد، بر اساس میزان رشد، در الگوی نیازهای اساسی بر اساس نیازهای ضروری و در الگوی تعدیل، بر اساس حق افراد دیده شد. این مهم در الگوی توسعه انسانی، به وحدت چیستی (غایت) و چگونگی (وسیله) توسعه می‌رسد؛ یعنی آزادی، توانمندی یا گسترش انتخاب افراد (سن، ۱۳۹۱).

چنانچه برنامه توسعه مانع آزادی ذاتی انسان شود، امکان تاریخی پیشرفت دچار چالش

می‌شود. آزادی ذاتی قدرتی است که انسان از جامعه، برای «اقدام بر عمل» تحصیل می‌کند (صدر، بی تا: ۱۴-۴۸)؛ منظور از این قدرت آن است که برنامه‌های توسعه، همه و سائل و شرایطی را که فرد برای انجام عمل لازم دارد، فراهم سازند. به عنوان مثال اگر برنامه‌ای تملک ارزش کالای معینی را ضمانت کرد و این کالا را در بازار افزایش دهد و به هر فرد دیگری اجازه ندهد که حق احتکار داشته باشد، طبیعتاً با چنین ترتیبی افراد در خریدن آن کالا آزاد خواهند بود، زیرا از نظر اجتماعی از همه شرایطی که خرید آن کالا بدان وابسته است برخوردار هستند. اما اگر برنامه توسعه زمینه تملک ارزش آن کالا را برای شما فراهم نسازد، یا سازوکار عرضه آن را نچیند، یا تنها به یک نفر، غیر از شما خریدن آن را بدهد طبیعی است که افراد در واقع آزادی ذاتی یا قدرت حقیقی خریدن کالا را ندارند؛ از این رو آزادی در گرو توانمندسازی افراد حاصل می‌شود.

در برنامه‌های توسعه، جز در برنامه اول و برنامه چهارم که در اهداف و خط‌مشی صرفاً به آزادی و توانمندی اشاره دارند، هیچ ماده یا بندی نیست که همزمان این دو مؤلفه اساسی را پوشش دهد. هرچند خلاف آن نیز ماده و بندی وجود ندارد. برنامه‌های مذکور نیز با توجه به اقتباس تئوریک که از مدل تعدیل ساختاری دارند در تبیین آزادی و توانمندی چالش دارند. به بیان دیگر الگوی تعدیل ساختاری درصدد ترسیم شرایطی است که بواسطه آزادسازی و عدم مداخله، انگیزه‌های فردی برای سرمایه‌گذاری و تولید تشویق شود. لذا مستلزم نوعی از اخلاق است که معطوف به حقوق و پاسداری از آن است. با وجود این سازوکاری برای اعطای حقوق افراد و آزادی ایشان در الگوی مذکور ملحوظ نیست (هانت، ۱۳۸۶: ۳۶۶). از این رو، ترغیب انگیزه‌های فردی دغدغه‌ای اساسی برنامه‌های توسعه است. چنین توجهی به انگیزه‌های فردی و اهمیت تصمیم‌گیری افراد در نظام بازار که به طور آزاد و غیر شخصی عمل می‌کند، با مفروضات مربوط به رفتار اقتصادی فرد و با اعتقاد بنیادین به اولویت ارزش آزادی فردی پیوند تنگاتنگی دارد (هانت، ۱۳۸۶: ۳۲۸) هر چند توانمندسازی و ظرفیت‌سازی برای افراد جامعه را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

جدول ۳ مقولات مربوط به اخلاق و سیاست در اهداف و سیاست‌های برنامه‌های توسعه

برنامه اول توسعه (۱۳۶۸-۱۳۷۲)	برنامه دوم توسعه (۱۳۷۴-۱۳۷۸)	برنامه سوم توسعه (۱۳۷۹-۱۳۸۳)	برنامه چهارم توسعه (۱۳۸۴-۱۳۸۸)	برنامه پنجم توسعه (۱۳۹۰-۱۳۹۴)
- تأمین نیازهای اساسی - توانمندسازی - تأمین عدالت اجتماعی اسلامی - تکامل مادی و معنوی - حفظ کرامت و آزادگی انسان - تساوی عمومی در برابر قانون - حمایت از آزادی‌های مشروع فردی و اجتماعی - اصلاح الگوی مصرف - ارتقای روحیه مسئولیت‌پذیری - ارتقای روحیه نظم‌پذیری - تقویت مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی - پرهیز از روحیه رفاه‌طلبی	- تلاش در جهت تحقق عدالت اجتماعی - ارتقای فضائل اخلاقی - تقویت مشارکت عمومی - تقویت انضباط اجتماعی - الگوی متعالی فرهنگی اخلاقی - گسترش امر به معروف و نهی از منکر - تقویت بنیه اعتقادی - گسترش روحیه بسیجی - تقویت تفکر اسلامی ناب - تقویت فرهنگ مصرف اسلامی	- عدالت اجتماعی - رفع نیازهای اساسی - توانمندسازی اسلامی کردن جامعه - سالم‌سازی فضای عمومی - تقویت روحیه تعاون و مشارکت عمومی - تقویت قانون-گرایی و مسئولیت‌پذیری - اصلاح نظام اداری در جهت کارآمدی - تحکیم هویت ملی-احترام به فرهنگ محلی	- استقرار عدالت و ثبات اجتماعی - توانمندسازی براساس الگوی نیازهای اساسی توسعه - تعمیق ارزش‌های دینی و هنجارهای اجتماعی - ارتقای سرمایه اجتماعی - ارتقای رضایتمندی عمومی - گسترش نهادهای مدنی - مشارکت و نظارت مردم - ارتقای حقوق انسانی - پرورش عمومی قانون‌مداری - تأمین آزادی و صیانت از آرای مردم و تضمین آزادی - تقویت رقابت‌پذیری مردم - بسط آگاهی‌ها و فضائل اخلاقی - حاکمیت مؤثر و استقرار دولت شایسته	- عدالت اجتماعی - دفاع از حقوق و کرامت انسانی - جلب گسترده مشارکت مردم - تعمیق باورها و ارزش‌ها - ترویج شیوه زندگی اسلامی - تقویت هویت اسلامی ایرانی - ایجاد جامعه‌ای خودباور

۵- تنگنای نظری برنامه‌های توسعه در تبیین نسبت اخلاق و سیاست

درک توسعه به‌مثابه «امکانی تاریخی»، که هم زمینه‌مند و هم هنجارین است،

رویکردهای کلی و انتزاعی که برای همه کشورها و موقعیت‌های تاریخی معتبر است را بر نمی‌تابد. در واقع اندیشه توسعه با موقعیت تاریخی توضیح داده می‌شود و نه روش دیگری (هفته، ۲۰۱۰: ۸).

توسعه مفهومی هنجارین است و جدای از ارزش‌ها نیست؛ توسعه همواره در پی جامعه خوب بوده است (ضیائی، ۲۰۰۷: ۲۰۷). به همین سبب ارزشی بودن توسعه از مفهوم خنثای تغییر اجتماعی متمایز می‌شود. اندیشه توسعه حتی به عنوان «نظام باور» نیز می‌تواند تحلیل گردد. ارتباط میان کیش پیشرفت و مذهب غربی پارادوکسیکال اما معنی‌دار است. این امر به سبب «گذار از تلقی تاریخ به عنوان درامی اخلاقی است که در آن غایت اعمال، رستگاری است» (هفته، ۲۰۱۰: ۱۳).

در طراحی برنامه‌های توسعه در ایران به چنین «امکان تاریخی» توجه نشده است و تمامی برنامه‌های توسعه بر اساس الگوی تعدیل ساختاری تدوین گردیدند (مؤمنی، ۱۳۸۶؛ سبحانی، ۱۳۸۷). جالب است که هیچ کدام از برنامه‌های توسعه، بر اساس الگوی «توسعه انسانی» تدوین نشد و حتی تحت تأثیر نیز قرار نگرفته است.

تبیین نظری نسبت اخلاق و سیاست نشان داد که نظریه‌های توسعه متأثر از «اخلاق نتیجه‌گرا» و «اخلاق وظیفه‌گرا» هستند؛ با وجود این بیشتر نظریه‌های توسعه در تبیین سامان اجتماعی مطلوب، به «فلسفه کانت» و اصل غایت‌مندی انسان متوسل شده‌اند که با غایت اولیه و نهایی توسعه یعنی گسترش انتخاب‌های انسان، هماهنگ است.

الگوی تعدیل ساختاری به عنوان الگوی غالب برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی نیز متأثر از فلسفه اخلاق کانت است. از این رو در نظریه تعدیل ساختاری هر چند که دولت حداقلی کارآمدتر از هر ساختار و سامان دیگری است اما دفاع از چنین وضعیتی، دفاعی اخلاقی است. این الگو با پیش کشیدن اصول کانتی «تقدم حق بر خیر» و اینکه «افراد هدف هستند و نه وسیله»، یک دستگاه نظری را برمی‌سازد که بر اساس آن تعقیب هر هدفی، هر چقدر مطلوب و توأم با آرزوی شدید فردی یا اجتماعی باید تابع قیده‌های اخلاقی مشخصی باشد که نوزیک آنها را «قیده‌های جانبی اخلاق» می‌نامد؛ نوزیک چنین قیدهایی را از کانت به عاریت گرفته است (نوزیک، ۱۹۷۴: ۳۱).

برنامه‌های توسعه اگرچه در بنیان نظری خویش از الگوی تعدیل ساختاری متأثرند اما اساساً در «خوانش اخلاقی» از نظریه مذکور ضعیف و یا بی‌بهره‌اند. این ضعف برنامه‌های

توسعه را در تنگنای مفاهیم بنیادین و هنجارین نسبت اخلاق و سیاست قرار می‌دهد و برنامه‌ها ملغمه‌ای «شعارگونه» از مفاهیم متباینی ساخته که در توضیح نسبت اخلاق و سیاست ناکارآمداند.

روائی نظریه غالب در برنامه‌های توسعه نیز محل تردید است؛ به بیان دیگر به نظر نمی‌رسد کاربست الگوی تعدیل ساختاری با زمینه و بافت جمهوری اسلامی ایران سازگاری لازم را داشته باشد. در الگوی تعدیل ساختاری، سازماندهی نظام اقتصادی-اجتماعی بر «اصالت فرد» و حداکثر سازی «سود فردی» استوار است، و در چارچوب این نگرش، «کل» یا «جامعه» هیچ گونه اصالتی ندارد و چیزی جز مجموع تک‌تک «افراد» به حساب نمی‌آید (مؤمنی، ۱۳۷۹: ۵).

مجموع خط‌مشی‌های الگوی تعدیل ساختاری متضمن پاسداری از حق آزادی افراد است و همین نکته باعث تحریک فعالیت اقتصادی آنها می‌شود؛ به نحوی که کمترین دخالت دولت را بر نمی‌تابد و آن را تعرض به حقوق افراد می‌داند (نوزیک، ۱۹۷۴: ۳۱). در واقع الگوی تعدیل ساختاری اعتقادی به برابری و تساوی اقتصادی و اجتماعی همه انسان‌ها ندارد و برای پیشرفت و رشد فردی افراد به توانایی‌های فردی آنها تکیه می‌کند؛ لذا از نظر نوزیک دولت رفاهی و سایر دولت‌های سرمایه‌داری که درصدد تأمین عدالت توزیعی برای تک‌تک افراد جامعه هستند، آزادی فرد را نادیده می‌گیرند و در حقیقت به یکی از اصول و مفاهیم لیبرالیسم خدشه وارد می‌کنند؛ چراکه باید از حقوق افراد دیگر، بعضی دیگر را تأمین کنند (نوزیک، ۱۹۷۴: ۵۰-۵۱).

از این‌رو، سابقه برنامه‌های توسعه حاکی از آن است که هیچ‌یک تلقی روشنی از توسعه ارائه نمی‌دهند و همین مسئله باعث گسست ایده‌های برنامه در دوران طراحی و تدوین با آنچه به‌عنوان سند مورد تصویب شده و مهم‌تر از آن گسست این دو با آنچه اجرا شده و در عینیت تحقق یافته، می‌باشد. بدینسان، ایران که جزء اولین کشورهای دارای برنامه توسعه است و همزمان با کشورهای چوین ژاپن برنامه‌ریزی توسعه را آغاز کرده است؛ به‌رغم گذشت بیش از شصت سال از شروع آن، جزء کشورهای توسعه‌یافته محسوب نمی‌شود. از سوی دیگر، هرچند که توفیق برنامه‌های توسعه، ضرورت توسعه‌یافتگی را ایجاب نمی‌کند (مردوخو، ۱۳۸۹: ۱۳۰) اما عدم توفیق این برنامه‌ها، دلالتی بر توسعه‌نیافتگی ایران محسوب می‌شود.

نتیجه گیری

هدف از این مقاله تبیین نسبت اخلاق و سیاست در نظریه‌های توسعه و بررسی سازگاری آن با برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی بود. بدین منظور مبانی تئوریک اخلاق و سیاست که الگوهای توسعه در ایران را توضیح می‌دهد بررسی شد و سازوکار نسبت اخلاق و سیاست در الگوهای توسعه مورد مطالعه تبیین شد. اشاره شد، نظریه‌های توسعه، معرفتی-تاریخی و معطوف به شرایط تاریخی و اجتماعی خاصی طرح می‌شوند و زمینه و زمانه ویژه‌ای را تبیین می‌کنند. مشخص شد، بیشتر نظریه‌ها به تبیین نسبت اخلاق و سیاست پرداخته‌اند و سیاست را پیرو اخلاق عنوان کرده‌اند. از این رو در کاربست نظریه‌های توسعه، دولت‌ها موظف به کاربست دلالت‌های بنیادین و هنجارین موجود در نظریه‌های توسعه هستند.

الگوی تعدیل ساختاری به‌عنوان الگوی مسلط در برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی قلمداد می‌شود. تلقی از اخلاق و سیاست بنا به الگوی تعدیل ساختاری وابسته به درک جایگاه حقوق و منفعت افراد در رشد و توسعه اقتصادی است. از آنجا که در این الگو، توسعه بواسطه مشارکت فعال افراد در کنش اقتصادی محقق می‌گردد و تنظیمات اجتماعی نیز در این افق معنادار می‌شود و همچنین اولویت نظام بازار نیز برای تأمین ضمانت‌انگیزه‌ها از طریق پاسداری از حقوق است و خیر نیز منفعت فردی تعریف می‌گردد، اخلاق به‌عنوان تلاش و پیگیری منافع افراد بواسطه مشارکت در اقتصاد تعریف می‌گردد؛ در واقع، نظام اجتماعی به‌گونه‌ای تنظیم شده است که افراد حقوق و منافعشان را تعقیب کنند. چنین تلقی از نسبت اخلاق و سیاست در الگوی تعدیل ساختاری در پی سیاستی برای تحقق حقوق افراد و تنظیم اجتماع بر اساس آن است؛ از این رو دولت تنها پاسبان امنیت است. الگوی مذکور نسبت به غایت جامعه و خیر عمومی و حتی نسبت به وضعیت عادلانه «بی‌طرف» است. در این الگو، عدالت مقتضی تنظیم شرایطی برای احقاق حق آزادی افراد است؛ به‌گونه‌ای که نابرابری نه تنها توجیه بلکه مطلوب می‌گردد.

چنین زمینه تئوریکی «حداکثرسازی مطلوبیت و سود» و «رقابت کامل» را در برنامه‌های توسعه مستتر می‌سازد که به نظر می‌رسد با ارزش‌های حاکم بر گفتمان انقلاب اسلامی در تضاد است. مضاف بر اینکه به‌رغم سلطه الگوی تعدیل ساختاری در برنامه‌های توسعه، اما سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان، در «خوانش اخلاقی» و

بکارگیری آن در برنامه‌ها ناتوان بود. پیگیری الگوی تعدیل ساختاری در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی با وضع تاریخی ایران سازگار نیست و همین امر نه تنها سبب عدم توفیق برنامه‌های توسعه می‌گردد بلکه امکان توفیق را نیز سلب کرده است.

منابع و مأخذ:

- افتخاری، اصغر (۱۳۸۵) «شرعی سازی سیاست: چارچوبی معرفی برای تحقق ایده سیاست اسلامی»، **دوفصلنامه دانش سیاسی**، شماره ۴.
- افتخاری، زهرا (۱۳۸۰). **برنامه ریزی اقتصادی**. تهران: نشرنی.
- انجم شعاع، مسعود (۱۳۷۰) **اهداف برنامه پنج ساله اول در جهت حرکت به سوی تعدیل اقتصادی**. تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- اوت ویت، ویلیام (۱۳۸۶) **معرفی انتقادی هابرماس** ترجمه لیلای جوافشانی و حسن چاوشیان. تهران: نشر اختران.
- برائعلی پور، مهدی (۱۳۹۳) «اخلاق مشارکت در سازمان های مردم نهاد مطالعه موردی؛ بسیج مستضعفان انقلاب اسلامی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی بسیج**، سال هفدهم، شماره ۶.
- بشیری، حسین (۱۳۷۶) **تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم؛ اندیشه های مارکسیستی**. تهران: نشر نی.
- پیروزمند، علیرضا (۱۳۸۱) «ارزیابی نقدهای برنامه های توسعه اقتصادی ایران»، **مجله اقتصاد اسلامی**، شماره ۷.
- جعفری هرندی، محمد (۱۳۷۹) **فقه و حکومت: پژوهشی در فقه سیاسی شیعه**. تهران: روزنه.
- خاندوزی، احسان (۱۳۸۹) «ارزیابی شیوه برنامه نویسی توسعه در ایران (۱۳۶۸-۱۳۸۸)»، **مجله برنامه ریزی و بودجه**، تهران، بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره ۱۱۰.
- رالز، جان (۱۳۹۰). **نظریه عدالت**، ترجمه مرتضی بحرانی و سید کمال سروریان. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سازمان برنامه و بودجه کشور (۱۳۶۸) **قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: ۱۳۶۸-۱۳۷۲**. تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- سازمان برنامه و بودجه کشور (۱۳۷۴) **قانون برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: ۱۳۷۴-۱۳۷۸**. تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- سازمان برنامه و بودجه کشور (۱۳۷۸) **سند برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: ۱۳۷۹-۱۳۸۳**. تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- سازمان برنامه و بودجه کشور (۱۳۷۹) **قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: ۱۳۷۹-۱۳۸۳**. تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- سازمان برنامه و بودجه کشور (۱۳۸۳) **قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: ۱۳۸۴-۱۳۸۸**. تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- سازمان برنامه و بودجه کشور (۱۳۸۹) **قانون برنامه پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: ۱۳۹۰-۱۳۹۴**. تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- سبحانی، حسن (۱۳۸۷) «نشست علمی تحلیل و بررسی برنامه های توسعه بعد از انقلاب اسلامی»، **آفاق امنیت**، شماره ۴ و ۵، تهران، بهار و تابستان ۱۳۸۷.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶) «ایدئولوژی و دین دنیوی»، **مدیریت و مدارا**. تهران: صراط.
- سسن، آمارتیا (۱۳۹۰) **اندیشه عدالت**، ترجمه احمد عزیزی. تهران: نشر نی.
- سسن، آمارتیا (۱۳۹۱ الف). **توسعه به مثابه آزادی**، ترجمه محمد سعید نوری نائینی. تهران: نشر نی.
- سندل، مایکل (۱۳۷۴). **لیبرالیسم و منتقدان آن**، ترجمه احمد تدین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- صدر، سیدمحمدباقر (بی تا) **آزادی در قرآن**، ترجمه هادی انصاری تهران: روزبه.
- عبدالرازق، علی (۱۳۸۲) **اسلام و مبانی حکومت**، ترجمه محترم رحمانی و محمد تقی محمدی. تهران: سرایی.
- غلامی نتاج امیری، سعید (۱۳۸۵) **آسیب شناسی نظری برنامه های توسعه اقتصادی**، **مجله پژوهش نامه اقتصاد**، شماره ۳.
- فرانکا، ویلیام (۱۳۷۶) **فلسفه اخلاق**، ترجمه هادی صادقی. قم: انتشارات طه.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). **عصر اطلاعات: جامعه شبکه ای**، ترجمه علی پایا. تهران: نشر طرح نو.
- کیوی، ریومن، لوک وان کاپنهود (۱۳۷۳) **روش تحقیق در علوم اجتماعی**، ترجمه عبدالحسین نیک گهر. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- المال استیون، هانت دایانا و ادم سوئیفت (۱۳۸۵) **جامعه گرایان و نقد لیبرالیسم: گزیده اندیشه های سندل، مک اینتایر، تیلور، والزر، جمعی از مترجمان**. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- مردوخی، بابزید (۱۳۸۹). «نقدی بر مقاله ارزشمند "ارزیابی شیوه برنامه نویسی توسعه در ایران (۱۳۶۸-۱۳۸۸)"»، **مجله برنامه ریزی و بودجه**، بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره ۱۱۰.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۶) **فلسفه اخلاق**. تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- معاونت پژوهش های اقتصادی (۱۳۸۵) **آسیب شناسی نظری برنامه های توسعه اقتصادی، پژوهشنامه اقتصاد**، شماره ۳.
- منوچهری، عباس (۱۳۷۴) «تقابل سنت و مدرنیسم: مروری تحلیلی بر متون توسعه»، **فصلنامه مطالعات خاور میانه**، شماره ۴.
- منوچهری، عباس (۱۳۹۵) **فرا سوی رنج و رو یا: روایتی دلالتی - پارادایمی از تفکر سیاسی**. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۷۹) «منابع "فردی" و "جمعی" در فرایند تعدیل ساختار»، **مجله نامه مفید**، پاییز، شماره ۲۳.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۶) **اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری**. تهران: نقش نگار.
- میسراه آر. پی (۱۳۶۴) «مفهوم توسعه: برنامه ریزی برای توسعه»، **مجله جهاد**، شماره ۷۸.

and perspectives. London: Routledge.

- نجاتی حسینی، محمود (۱۳۸۶) «سیاست‌های دینی و فرهنگ مردمی در ایران: تحلیل گفتمان انتقادی برنامه‌های توسعه» (۱۳۶۸-۱۳۸۸)، نامه صادق، سال دوم، شماره چهاردهم.
- هانت، دایانا (۱۳۸۶). **نظریه‌های اقتصادی توسعه** (تحلیلی از پارادایم‌های رقیب)، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی. تهران: نشر نی.
- هزاوه‌ای، سیدمرتضی (۱۳۸۵) «تأثیرپذیری سیاست‌های توسعه در ایران از الگوهای مسلط غربی»، **مجله دانش سیاسی**، دوره ۲، شماره ۴.
- هینز، جفری (۱۳۹۰) **مطالعات توسعه**، ترجمه رضا شیرزادی و جواد قبادی. تهران: آگه.
- Etzioni, Amitai (1996), "A Moderate Communitarian Proposal", *Political Theory*; 24.
- Esteva, Gustavo, (1987), "Development", in Sachs, Wolfgang (ed), *The Development Dictionary*, London. experts, New York: Oxford University Press, 1992.
- Hettne, B. (1995), *Development theory and the three worlds: towards an international political economy of development* (2. ed.), Harlow ; New York: Longman.
- Moran, Emilio F. (1996), *Goals and Indices of Development: An Anthropological Perspective, Transforming Societies, Transforming Anthropology*. E. F. Moran (ed.) University of Michigan Press. U. S. A.
- Nederveen Pieterse, J. (۲۰۱۰), *Development theory: deconstructions/ reconstructions* (2. ed.), London: SAGE.
- Nozick, Robert. (1374), *Anarchy, State, and Utopia* (New York: Basic Books.
- Rist, Gilbert. (2008) *The History of Development: From Western Origins to Global Faith* (third edition). Translated by Patrick Camiller, Zed Books.
- Romer, D. (۲۰۱۲), *Advanced Macroeconomics*. ۳rd ed. New York: McGrawill/Irwin.
- Rostow, W. W. (1960), *The stages of economic growth: a non-communist manifesto*. Cambridge: Cambridge at the University Press.
- Streeten, Paul P. (1995) *Human Development: Means and Ends*. *The Pakistan Development Review*. 34:4 Part I pp. 333–372.
- Wallace (1997), *International Human Rights; Text and materials*, (Sweet & Maxwell.
- Ziai, Aram. (2007). *Exploring Post-development: Theory and practice, problems*